



مجله بماند و روی کاغذ حرف درست و تازه و عمیق بزند، کماکان خواننده و خواستار خود را در میان افراد با فهم و شعور جامعه پیدا خواهد کرد.

سابقه دوستی ما به قبل از انقلاب می‌رسید. مسعود اسوه اخلاق بود. در تمام این سال‌ها یک کلمه غیبت و سخن‌چینی از او نشنیدیم. یک ناسزا و دشمن درباره کسی از زبانش بپرون نیامد (خصوصیه ارزندهای که در عیان یاری هم هست). تحسم الگویی بود که ما برای یک انسان وارسته به کار می‌گیریم. آدم سخت دفتر مجله می‌آمد، شامگاه دیرتر از همه به خانه بازمی‌گشت و حتی یک بار به من گفت که در کابوس‌هایش هم خواب مجله و گرفتاری‌هایش را می‌بیند.

مسعود دانا و کوشابود. هر دو صفت را یک جا داشت. افزون بر نقش کلیدی‌اش در مجله «فیلم»، کتاب‌های مرجع و پژوهشی که تألیف کرده نشانه سعی کم‌همتای اوست. همین تاریخ سینمای ایران اور این نظر بگیرید، در زمانی که کل سینمای گذشته را داشتند محومی کردند و فیلم‌ها را می‌سوزاندند، مسعود مهرابی با کوشش سپار و زمانی که روحی تحقیق و گردآوری استاد و مدارک و اطلاعات پراکنده و دوران دسترس گذاشت، توانت گونه‌ای از باستان‌شناسی سینمای پیش‌روی خواننده قرار گرفت.

اولین چاپ تاریخ سینمای ایران را بن و پیرايش کرد، مسعود فصل‌های کتاب را جدگاههایی نوشت و به من می‌داد. یاد است یک روز زنگ خانه را زدن. مسعود را جلوی در دیدم. باران تندي می‌بارید و او که چتر نداشت خیس خیس شده بودم. خواستم تو بیاید. نیامد و فقط چند برگ دست‌نوشته کتاب را لای بپیراهن‌ش در آورد و به من داد. مسعود چنین آدمی بود و ما بزرگی را زدست دادیم. اور فته و دست کم از رنج جسمانی اش خلاص شد. اما حضورش همچنان در میان ماحصل می‌شد.

مسعود کسی نبود که تحقیر و سرشکستگی را بیدرد. اگر به تصویرهایش نگاه کنیم یا شکل ایستادن و راه رفتش را باید بایاریم می‌بینیم همیشه سعی داشت محکم و استوار باشد. این استواری و سربلندی در روح او نیز دیده بود. نمی‌خواست افتاده و فالج شده بمرد. در جهانی می‌زیست که تنها بود در برابر همه سختی‌ها ایستادگی می‌کرد.

امروز که به او فکر می‌کردم یاد فیلمی افتادم که دیدم عنوانش چه قدر گویای زندگی و روحیه مسعود مهرابی است: *نهایی یک دونده دو استقامت* (تونی ریچاردسن) با بازی تام کورتنی در نقش دونده جوانی که نیروی نهان او در این فیلم برای به کرسی نشاندن حرفش بی‌آن که گوش به فرمان هیچ فرمانده باشد، به مسعود مهرابی بی‌شباهت نیست. دونده دو استقامت در مسیر طولانی نفس گیریش غالباً تنهای است و کمتر کسی در مسیر پیدا می‌شود که اورا تشویق کند. تنهایی مسعود نیزار این جنس بود.

احساس و آرزوی من در این چند روز تلخ و سخت این بوده که ای کاش ماندن آن چه در ثغت ساخته اخیر کریستوفر نولان اتفاق می‌افتد، می‌شد گذشته را دست کاری کرد، زمان را به عقب برد و مسعود پیش ما برمی‌گشت تا با آن صدای خسته اما پرامید و اپسین روزهای در میان ما بودنش، در اوج خستگی جسم و روح به همه ما اطمینان می‌داد که مرگ او واقعیت نداشته و منتظر است مطلب شماره آینده مجله «فیلم» را برای بررسی پیش او بفرستند. ای کاش این اتفاق می‌افتد.



## نهایی یک دونده دو استقامت

جهانبخش نورایی

برای مرگ جوانم برای ماندن پیر  
بگوچه کونه کنم / این شگفت‌راتدیز

خشم متراکم شده در درونش واکنش‌هایی تلخ و افراطی و ناروا از خود نشان می‌داد و چنان با هر نوع جلوه‌فروشی و میل به دیده شدن و خودنمایی سنتیزه می‌کرد که برای نمونه ترجیح می‌داد به جای چاپ تصویرش در یکی از مطالب مجله به قلی بدون عکس او نقاعت شود. زیستن در سایه‌سار ابیش ترمی پسندید و با این همه روزنامه‌نگار و نویسنده و پژوهشگری منظم و منضبط و خوش قول بود که در زمانه ما کمتر کسی مانند او یافت می‌شد. شاید هم نباید یافت شود تا میدان برای بی‌هنران و بی‌میگان بریاهوی خود پسند درخواست‌شود.

ماهانه «فیلم» که با همکاری و همت هوشمنگ گلملکانی، عباس باری، مسعود مهرابی و یکی دو نفر دیگر بنیان نهاد شده و سرتوشت این گونه رقم خورد که مسعود صاحب‌امتیاز و مدیر مسئول آن شود، از همان آغاز راه پرمایگی و متفاوت بودن را پیمود و این سه نفر و همه نویسنده‌گان و همکاران مجله، که برخی از آن‌ها مانند اینک در نزدیکی مزار مسعود مهرابی در قطبة هترمندان حشید ارجمند، ایرج کریمی، محسن سیف و پرتوهندی داشتند. اما مسعود طی این همه سال بیش از دیگران نگران دور افتادن مجله از پرمایگی و رشد بود. او بیش تراز هر کسی در این مورد از خود حساسیت نشان می‌داد.

تمام سعی و همتشت این بود که مقهور پول و سرمایه و قدرت نشوند و «فیلم» را مستقل درپیارند. سنگینی خردکننده تمام بارها و حتی تهمتها و به دادسر رفتن به خاطر چاپ برخی مطلب را می‌پذیرفت، و با زبرگی و احتیاط آگاهانه سعی کرد نشریه‌ای شکل و قوام بگیرد که تبدیل به یک شمایل و میراث فرهنگی شود. که شد. مجله‌ای که با همه‌فراز و فرودها جایگاه محکمی پیدا کرده و تصور نمی‌شود با رفتون مسعود ماهانه «فیلم» نیز همراه استون اصلی اش به خاک سپرده شود.

اما از مدتی پیش مسعود گالایه می‌کرد که مجله در مجموع پیشرفت لازم را نکرده و در جهانی حتی کم‌بنیه هم شده است. حرشف هم این بود که همه کارها دست او نیست و در برایر این سخن که مفهوم رسانه در عصر دیجیتال فرق کرده و خواننده بیننده هم شده و چیز دیگری می‌طلبد، مسعود کماکان اصرار داشت اگر مجله

مسعود مهرابی متولد ۱۳۳۳ بود. او مصدق این شعر است. از سویی ععالگی با معيارهای امروز ما سن پیری تیست. سن پرتن نیست. از سوی دیگر با رنج‌هایی که مسعود جسم و روح‌کشید رفتش چارتاندیر بود. شاید شمار بسیاری از دوست‌داران و شیفتگانش آگاه نباشد که چند سال بود جسم مسعود مهرابی و به خصوص دست‌هایش، به علت فراسایش شبکه اصحاب و مفاصلش، رویه نافرمانی گذاشته بود. مردی که هنری از راه ذهنیش و قلبش به دستش منتقل می‌شد، متأسفانه در شرایطی قرار گرفته بود که ناشوایی در دنک و در بین‌الوed بههون، فاج شدن اندیشان نهاد بزرگ آگوست رنوای، در دنیا سینما تایینا شدن می‌شاییل باله‌اویس فیلم‌بزدار بزرگ کارهای فاسیبند و اسکورسیزی را در خاطر زنده می‌کند. پس از بزرسی‌های پیشکی دقیقی که از بیماری مسعود مهرابی شد و حتی همکاران دکتر سمعیعی در آلمان هم عکس‌های این عارضه را دیدند و نظر مشکل‌گشایی برای بهبودی او ندانند، مسعود دچار این بیم شده بود که دست به کلی تاق‌فرمان شود. این وضعیت آن هم برای هنرمندی که نوشتن و طراحی اساس کارش بود، در او بیهوده نگرانی و دل‌شوره و اندوه حامن می‌زد. کمتر کسی از نسل ما هست که کاریکاتورهای پرمفهوم او را از باد برد. به خصوص آن شخصیت تبییک کارهایش، آدم مفلوکی که گردنش از شدت خواری تیز تهاش فرورفت، هنوز جلوی چشم ماست.

مسئله مسعود مهرابی فقط آرتوز و ناراحتی‌های جسمی دیگر نبود. فکر و خیالش هم مدام به شکل رتج‌آوری با بی‌مایگی فراگیر دوربیرش دست وینجه نرم می‌کرد. مردی اصولی و نیزین بود که حرص و جوش و آرده‌گی اش از ابتدال و سطحی نگری تمامی نداشت. حاصلش آواری بود که در درونش تلبیار می‌شد و به توبه خود روح و روانش را می‌فرسود. بی‌گمان این همه حساسیت خودخواری و تنش درونی طاقت‌شکن هم در عرگ زودرس او بی‌تأثیر نبود. گاه پیش می‌آمد که از شدت